

وحدت طبیعت و اختیار

پیشگفتار این مدخل به طور خلاصه به بررسی چند و چون تلاش کانت برای متحد کردن بخش های عملی و نظری نظام فلسفی اش در نقد قوه حکم می پردازد.

۹.۱۶ شکاف عظیم

کانت در پیشگفتار و دیباچه نقد قوه حکم اعلام می دارد که هدف او از نگارش این کتاب «خاتمه دادن به کل مشغله نقدی خود» از طریق حل زدن بر فرار «خلیج» یا «شکافی» است که قلمرو فلسفه نظری او را (که عمدتاً در نقد عقل محض مورد بحث است) از قلمرو فلسفه عملی اش (که عمدتاً در نقد عقل عملی مورد بحث واقع شده است) (5:170, 176, 195) جدا می کند. به گفته خود او، «فاهمه به نحو پیشین برای طبیعت، به مثابه متعلق حواس، برای شناختی نظری از آن در تجربه ای ممکن قانون گذاری می کند. عقل به نحو پیشین برای اختیار و علیت خاص آن، به مثابه امر فوق محسوس در سوژه، برای شناخت عملی نامشروط قانون گذاری می کند. قلمرو مفهوم طبیعت تحت یک قانون گذاری و قلمرو مفهوم اختیار تحت قانون گذاری دیگر، به موجب شکاف عظیمی که امر فوق محسوس را از نمودها جدا می کند، از هر گونه تأثیر متقابلی که ممکن است (هر کدام بر طبق قوانین بنیادی خود) بر یکدیگر داشته باشند کاملاً برکنارند» (5:195).

یک راه برای فهم مسئله ای که کانت در این جا مطرح می کند این است که بار دیگر در پرتو بحران روشنگری به آن بپردازیم.^(۲۷) بحران این بود که علم مدرن باورهای دینی و اخلاقی سنتی را در معرض خطر تضعیف قرار می داد، و پاسخ کانت استدلالی با این مضمون بود که به واقع وقتی به عقل مرجعیت تام بخشیده

شود و عقل عملی بر عقل نظری تقدم يابد، این علاقه‌های بنیادی انسانیت به یکدیگر سازگار خواهند بود. ولی به نظر می‌رسد ایدئالیسم استعلایی که کانت پاسخ خود را در چارچوب آن صورت‌بندی می‌کند سازگاری این علاقه‌ها را به قیمت از دست دادن دیدگاهی یکپارچه نسبت به جهان و جایگاه ما در آن به دست می‌آورد. اگر علم فقط شامل حال نموده‌ها شود، و باورهای دینی و اخلاقی به اشیای فی‌نفسه یا «امر فوق محسوس» ارجاع داشته باشند، آنگاه چگونه می‌توان این‌ها را در قالب تلقی واحدی از جهان جمع کرد که ما را قادر سازد از یک قلمرو به قلمرو دیگر گذر کنیم؟ راه حل کانت به میان آوردنِ قوهٔ شناختی پیشینِ سومی است به نام قوهٔ تأملی حکم،^۱ که چشم‌اندازی غایت‌شناختی به روی جهان در اختیار ما قرار می‌دهد. حکم تأملی مفهومی از غایت‌شناسی^۲ یا غایت‌مندی^۳ فراهم می‌کند که بر فراز شکاف بین طبیعت و اختیار پل می‌زند، و لذا، بخش‌های عملی و نظری فلسفهٔ کانت را در نظامی واحد متحد می‌سازد (197-196:5).

برای کانت حایز اهمیت است که قوهٔ سومی، مستقل از دو قوهٔ فاهمه و عقل، این چشم‌انداز میانجیگر را تدارک ببیند، زیرا او معتقد است که بنیان‌های نظری کافی برای اسناد غایت‌شناسی عینی به خود طبیعت در اختیار ما نیست، و در عین حال، این‌که به طبیعت منحصرأ با تکیه بر بنیان‌های اخلاقی نگاه غایت‌شناختی داشته باشیم پیامدی جز تشدید انفصال بین شیوه‌های اخلاقی و علمی نگریستن به جهان نخواهد داشت. بنیان‌های نظری کار ما را در اسناد غایت‌مندی عینی به طبیعت توجیه نمی‌کنند، زیرا شرط خودآگاهی این نیست که فاهمهٔ ما تجربه را مطابق با مفهوم غایت‌مندی بر سازد، مفهومی که در زمرهٔ مقولات کانت یا اصول فاهمهٔ محض نیست که مبنای قوانین بنیادی طبیعت‌اند. به همین دلیل است که فلسفهٔ نظری او فقط اجازهٔ اسناد علیت مکانیکی به خود طبیعت را به ما می‌دهد. از این حیث، مواجههٔ کانت با گرایش غالب در فلسفهٔ مدرن که علل غایی را از طبیعت طرد می‌کند و، در عوض، طبیعت را چیزی جز مادهٔ متحرک نمی‌انگارد که می‌توان آن را کاملاً به شیوهٔ ریاضی توصیف کرد همدلانه است. ولی او می‌خواهد به نوعی این

1. reflecting power of judgment 2. teleology 3. purposiveness

دریدگاه مکانیستی درباره طبیعت را با دریافتی از عاملیت انسان که اساساً غایت‌شناختی است سازگار سازد. زیرا، همان‌طور که در بخش قبل دیدیم، کانت معتقد است هر عمل انسانی غایتی دارد و سرجمع همه تکالیف اخلاقی همانا ارتقای خیر اعلی است. با این حال، در رویکرد کانت، حفظ خودآیینی فاعله (در طبیعت) و عقل (در اختیار)، بدون آن‌که هیچ‌یک از این دو اجازه داشته باشند به قلمرو دیگری تعدی کنند، و در عین حال، هماهنگ کردن آن‌ها در نظامی واحد نقش بنیادی دارد. این هماهنگی تنها از چشم‌اندازی مستقل حاصل‌شدنی است که از آن‌جا در این باره که طبیعت چگونه به نحو عینی قوام می‌یابد یا جهان چگونه باید باشد قضاوت نمی‌کنیم (چرا که اولی کار فاعله است و دومی کار عقل). بلکه صرفاً شناختمان را تنظیم می‌کنیم یا مورد تأمل قرار می‌دهیم به گونه‌ای که ما را قادر می‌سازد آن را شناختی لحاظ کنیم که به نحوی نظام‌مند وحدت یافته است. طبق نظر کانت، این وظیفه قوه حکم تأملی است، که اصل پیشین آن این است که طبیعت را غایتمند یا به وجهی غایت‌شناختی بنگریم، «اما فقط به‌مثابه اصلی تنظیمی از قوه شناخت» (5:197).

۲.۷. غایتمندی طبیعت

کانت در نقد قوه حکم درباره چهار شیوه عمده‌ای بحث می‌کند که حکم تأملی منجر به غایتمند انگاشتن طبیعت می‌شود: اول، این حکم ما را بر آن می‌دارد که طبیعت را تابع نظامی از قوانین تجربی تلقی کنیم؛ دوم، ما را قادر می‌سازد احکام زیبایی‌شناختی صادر کنیم؛ سوم، ما را وامی‌دارد که ارگانیسم‌ها^۱ را دارای غایتمندی بدانیم؛ و چهارم، در نهایت باعث می‌شود درباره غایت نهایی طبیعت به‌مثابه یک کل بیندیشیم.^(۲۸)

نخست، حکم تأملی از طریق واداشتن ما به لحاظ کردن طبیعت به صورت چیزی که گویی محصول طرحی هوشمندانه است، ما را قادر به کشف قوانین تجربی طبیعت می‌سازد (5:179-186). برای درک قوانین پیشین طبیعت بر پایه

1. organisms

مقولانمان، نظیر این که هر معلولی علّی دارد، نیازی به حکم تأملی نداریم. ولی افزون بر این قوانین پیشین، قوانین تجربی جزئی، نظیر آتش علت دود است، نیز بر طبیعت حاکم اند، که نمی توانیم آن ها را بدون رجوع به تجربه بشناسیم. برای کشف این قوانین باید بر اساس این فرض که طبیعت تابع قوانین تجربی ای است که می توانیم دریابیم، فرضیه هایی صورت بندی کنیم و آزمایش هایی ترتیب دهیم (Bull-iv). حکم تأملی این فرض را از طریق اصل آن مبنی بر غایتمند دیدن طبیعت برای فاعله ما پیش می کشد، اصلی که باعث می شود به طبیعت چنان بنگریم که گویی قوانین تجربی آن به این منظور طراحی شده اند که برای ما قابل فهم باشند (5:180-181). از آن جا که این اصل فقط شناخت ما را تنظیم می کند ولی خود طبیعت را تقویم نمی کند، نمی توان آن را برابر با این فرض دانست که طبیعت واقعاً محصول طرحی هوشمندانه است، فرضی که طبق نظر کانت باور به آن بر اساس دلایل نظری باوری موجه نیست. بلکه اصل مزبور تنها همسنگ آن است که به طبیعت در روال علم چنان بنگریم که گویی طوری طراحی شده است که برای ما قابل فهم باشد. دلیل موجهی برای چنین کاری وجود دارد، زیرا ما را قادر می سازد قوانین تجربی طبیعت را کشف کنیم. ولی غایتمند بودن طبیعت به این شبهه، تنها اصلی تنظیمی^۱ از حکم تأملی است، نه شناخت نظری اصیل.

دوم، به عقیده کانت، احکام زیبایی شناختی درباره زیبایی و والایی^۲ متضمن نوعی غایتمندی اند، و خصوصاً زیبایی طبیعت به ما می گوید که طبیعت پذیرای غایات ماست. طبق نظریه زیبایی شناختی او، ما در مقام داوری، اعیان را نه به این که امیالمان را ارضا می کنند - زیرا احکام زیبایی شناختی بی علقه^۳ اند - بلکه به این دلیل اعیانی زیبا می خوانیم که درک صورت آن ها باعث برانگیخته شدن چیزی می شود که او آن را «بازی آزاد» هماهنگ^۴ قوای فاعله و خیال ما می نامد، بازی آزادی که لذتی مشخصاً زیبایی شناختی از آن حاصل می کنیم (5:204-207, 287, 217-218). بنابراین، زیبایی کیفیتی از اعیان نیست، بلکه نسبتی است بین صورت آن ها و نحوه عمل قوای شناختی ما. با این حال، ما احکام

1. regulative 2. sublimity 3. disinterested 4. harmonious 'free play'

زیبایی شناختی ای صادر می‌کنیم که ادعای اعتبار بیناسوبژکتیو^۱ دارند، زیرا وجود حس مشترکی^۲ را فرض می‌گیریم که هر انسانی را قادر می‌سازد به نحو زیبایی شناختی احساس^۳ را انتقال دهد (293-296, 240-237:5). هنر زیبا به این قصد خلق می‌شود که این لذت زیبایی شناختی را که به نحو کلی انتقال پذیر^۴ است برانگیزد، اگرچه تنها زمانی تأثیرگذار خواهد بود که فارغ از قصد^۵ به نظر برسد (307-305:5). ولی زیبایی طبیعی عاری از قصد است؛ منظرها نمی‌دانند چگونه بازی آزاد قوای شناختی ما را برانگیزند و قصد ندارند لذت زیبایی شناختی به ما عطا کنند. پس در هر دو مورد، اعیان زیبا [خواه طبیعی خواه هنری] برای ما غایتمند به نظر می‌رسند، زیرا در بازی آزاد قوایمان باعث لذت زیبایی شناختی می‌شوند؛ ولی غایتمند هم به نظر نمی‌رسند، زیرا این کار را از روی قصد انجام نمی‌دهند یا به نظر نمی‌رسد که از روی قصد انجام می‌دهند. کانت این رابطه بین قوای شناختی ما و کیفیات صوری اعیانی را که حکم به زیبایی آن‌ها می‌دهیم «غایتمندی سوبژکتیو»^۶ (5:221) می‌نامد. اگرچه این نوع غایتمندی صرفاً سوبژکتیو است، غایتمندی ای را که به طور خاص زیبایی طبیعی بروز می‌دهد می‌توان نشانه‌ای از این امر تفسیر کرد که طبیعت پذیرای علایق اخلاقی ماست (5:300). به علاوه، کانت تجربه والایی در طبیعت را نیز متضمن غایتمندی تفسیر می‌کند. ولی در این مورد، آنچه در تجربه امر والا از آن آگاهی پیدا می‌کنیم نه غایتمندی طبیعت بلکه غایت یا «تعیین»^۷ خودمان در مقام موجودات اخلاقی است، و تجربه امر والا تجربه‌ای است که در آن اندازه و نیروی طبیعت به وضوح در تقابل با نیروی برتر عقلمان قرار می‌گیرد (269-267, 260-257:5).

سوم، طبق استدلال کانت، حکم تأملی ما را قادر می‌سازد ارگانیسم‌های زنده را

1. intersubjective 2. common sense 3. feeling 4. communicable

5. unintentional 6. subjective purposiveness

۷. vocation. گایر در ترجمه کلمه آلمانی Bestimmung می‌گوید برخی کاربردهای این واژه را در این بخش و بخش بعدی می‌توان به determination (تعیین) ترجمه کرد، اما در جاهای دیگر، به منظور حفظ انسجام متن، باید vocation (رسالت، وظیفه) ترجمه شود. در تنها ترجمه فارسی موجود از نقد سوم نیز مترجم به درستی این کلمه را به «تعیین» ترجمه کرده است. -م.

و احد ثابت عینی لحاظ کنیم. ولی فقط به عنوان اصلی تنظیمی که ناتوانی ما را در فهم مکانیستی آن‌ها جبران می‌کند، اصلی که منعکس‌کننده هیچ‌گونه فایده‌مندی درونی در طبیعت نیست، بلکه حکایت از محدودیت‌های قوای شناختی ما دارد. ما قادر به فهم مکانیستی ارگانیسم‌های زنده نیستیم، زیرا این ارگانیسم‌ها موجوداتی «خودسازمان‌بخش»^۱ هستند، موجوداتی که اجزایشان «به موجب این‌که متقابلاً علت و معلول صورشان هستند در هیئت یک کل ترکیب می‌شوند» (5:373-374). اجرای یک ساعت نیز تنها از طریق رابطه خود با کل ممکن‌اند، اما این از آن روست که ساعت به دست موجودی منعقل طراحی و ساخته شده است. برعکس ارگانیسم خودش را تولید و نگهداری می‌کند، فرایندی که برای ما قابل توضیح نیست مگر این‌که از طریق برقراری مماثلت بین ارگانیسم و هنر انسانی غایاتی را به آن نسبت دهیم (5:374-376). ولی کانت ادعا می‌کند که این‌گونه نگرستن به ارگانیسم‌ها فقط یک اصل تنظیمی [قوة] حکم تأملی است، و هیچ دلیل موجهی برای اسناد غایت‌مندی عینی به خود ارگانیسم‌ها نداریم، زیرا فقط «به دلیل سرشت ویژه قوای شناختی‌ام، نمی‌توانم درباره امکان این چیزها و تولیدشان به گونه‌ای غیر از این داوری کنم که علتی برای این اعمال بر حسب قصد قایل شوم» (5:397-398). به بیان اخص، نمی‌توانیم دریابیم که چگونه یک کل می‌تواند علت اجزای خود باشد، زیرا محتوای افکار ما وابسته به شهود حسی است و لذا، ابتدا باید به جزئی (شهود) از طریق مندرج کردن آن تحت کلی (مفهوم) بیندیشیم. برای این‌که دریابیم این فقط محدودیت عقل استدلالی انسانی است، موجودی را با فاهمه‌ای شهودی^۲ تصور کنید که فکرش، برخلاف ما، به دریافت منفعلانه داده‌های حسی وابسته نیست، بلکه محتوای فکرش را در عمل فکر کردن به آن خلق می‌کند. چنین موجود (الهی) می‌تواند دریابد که چگونه کل می‌تواند علت اجزای خود باشد، زیرا قادر است کل را بی‌واسطه دریابد بی‌آن‌که ابتدا به اجزا بیندیشد و سپس این اجزا را در قالب یک کل ترکیب کند (5:401-410). بنابراین، از آن‌جا که ما عقلی استدلالی داریم و نمی‌توانیم نحوه پدیدار شدن چیزها را برای موجودی برخوردار از

1. self-organizing 2. intuitive understanding

عقل شهودی بدانیم و، با وجود این، قادریم تنها به نحو غایت‌شناختی به ارگانسیم‌ها بپندیشیم – امری که طردکننده مکانیسم است – کانت اکنون می‌گوید که باید هم مکانیسم و هم غایت‌شناسی را تنها اصولی تنظیمی که برای تبیین طبیعت به آن‌ها نیاز داریم در نظر بگیریم، و نه اصولی تقویمی^۱ که به کار توصیف نحوه تقویم ذاتی طبیعت می‌آیند (5:410ff.).

چهارم، کانت نقد قوه حکم را با ضمیمه‌ای مفصل به پایان می‌رساند که در آن چنین استدلال می‌کند: حکم تأملی از طریق هدایت ما به سمت اندیشیدن درباره غایت نهایی^۲ طبیعت، که تنها در چارچوب اخلاق برای ما قابل فهم است، از اخلاق پشتیبانی می‌کند، و عکس این قضیه نیز صادق است، یعنی اخلاق نیز تلقی غایت‌شناختی از طبیعت را تقویت می‌کند. کانت معتقد است، وقتی به دلایل نظری مسلم انگاشته شود که باید برخی اجزای طبیعت (ارگانسیم‌ها) را به نحو غایت‌شناختی بفهمیم، اگرچه فقط به مثابه یک اصل تنظیمی قوه حکم تأملی این امکان وجود دارد که پا را فراتر بگذاریم و کل طبیعت را به مثابه نظامی غایت‌شناختی لحاظ کنیم (5:380-381). ولی تنها با به کار گرفتن ایده خدا، در مقام طراح مدبر طبیعت، البته باز هم به نحو تنظیمی، می‌توان کل طبیعت را نظامی غایت‌شناختی لحاظ کرد. چنین کاری نسبت دادن چیزی به طبیعت خواهد بود که کانت غایت‌مندی بیرونی می‌نامد – یعنی اسناد غایاتی به خدا در خلق طبیعت (5:425). پس، غایت نهایی خدا در خلق طبیعت چیست؟ طبق نظر کانت، غایت نهایی طبیعت باید انسان‌ها باشد، ولی تنها در مقام موجودات اخلاقی (5:435, 444-445). این بدان دلیل است که تنها انسان‌ها در تعیین و تعقیب غایات از عقل استفاده می‌کنند، و بقیه طبیعت را به مثابه وسایلی برای غایات خود به کار می‌گیرند (5:426-427). افزون بر این، کانت ادعا می‌کند که سعادت انسان نمی‌تواند غایت نهایی طبیعت باشد، زیرا، همان‌طور که دیدیم، او معتقد است ارزش سعادت بی‌قید و شرط نیست (5:430-431)، بلکه زندگی انسان تنها به دلیل

1. constitutive 2. final end

کاری که فعالانه^۱ انجام می‌دهد دارای ارزش است، نه به دلیل چیزی که وی منفعلانه^۲ از آن لذت می‌برد (5:434). با این حال، ما تنها با انجام دادن عمل اخلاقی می‌توانیم کاملاً فعال و خودآیین باشیم، و این امر دلالت بر آن دارد که خدا جهان را خلق کرد تا انسان‌ها بتوانند خودآیینی اخلاقی را در آن به کار گیرند. از آن‌جا که ما محتاج سعادت نیز هستیم، این را هم می‌توان به عنوان غایتی تبعی^۳ و مشروط پذیرفت، به طوری که حکم تأملی در نهایت ما را به سمت خیر اعلی رهنمون می‌گردد (5:436). ولی تأمل درباره شرایط امکان خیر اعلی دوباره ما را به استدلال اخلاقی کانت در تأیید باور به وجود خدا می‌رساند (او در این‌جا از بقای نفس صرف‌نظر می‌کند)، امری که خود چشم‌انداز غایت‌شناختی طبیعت را، که آغازگاه حکم تأملی بود، تقویت می‌کند.

بنابراین، کانت استدلال می‌کند که اگرچه فلسفه عملی و فلسفه نظری از آغازگاه‌های متمایز و تحول‌ناپذیری نشئت می‌کنند – خودآگاهی به‌مثابه اصل اعلای شناخت ما از طبیعت، و قانون اخلاق به‌مثابه اساس آگاهی ما از اختیار – حکم تأملی این دو حوزه را در قالب جهان‌بینی غایت‌شناختی واحدی متحد می‌سازد که ارزش افضلی برای خودآیینی انسان مقرر می‌دارد.